



صبر در مقابل شیطنت‌ها

ساعت ۸:۳۰ شب است و حضور ما این دغدغه را برای بچه‌ها ایجاد کرده که شاید نتوانند اشکالات درسی‌شان را از پدر بپرسند. وقتی مطمئن می‌شوند سؤال پرسید نشان مانع گفت‌وگوی ما نیست، با عجله دفتر و کتابشان را می‌آورند. درس خواندن بچه‌ها هم پای ثابت برنامه‌های روزانه پدر است. هرشب که با بچه‌های بزرگ‌تر پای درس و کتاب می‌نشیند، صحنه بامزه‌ای شکل می‌گیرد: کوچک‌ترها روی شانه و کمر و پاهایش بالا و پایین می‌روند، مثل اینکه او یک کوه در خانه است. بچه‌ها می‌خندند و اطرافش بازی می‌کنند. آقامصطفی هم کارش را ادامه می‌دهد، بدون آنکه خم به ابرویش بیاورد. عالیه خانم با خنده می‌گوید: گاهی مصطفی سرش را از روی کتاب بلند می‌کند و با اینکه سه بچه از سروکولش بالا می‌روند، باز با آرامش درس را برای محمد علی و علی توضیح می‌دهد.

در روزگاری که بسیاری از زوج‌ها از ترس هزینه‌های سنگین، آرزوی داشتن حتی یک فرزند را کنار می‌گذارند، خانواده یوسفی چگونه از پس زندگی ده نفره برآمده‌اند؟! پاسخ عالیه خانم ساده و ریشه‌دار در اعتقاد ایش است: «رزق دست خداست. هر بچه با خودش روزی اش را هم می‌آورد.»

او ادامه می‌دهد: نه اینکه بگویم همه چیز همیشه راحت بوده. نه، اما هیچ وقت نمانده ایم. همسرم شغل آزاد دارد و خدا برکت می‌دهد. در زندگی ما آن تجملات نداریم، اما آرامش داریم. این آرامش در لحظه لحظه رفتارشان دیده می‌شود: در لیخندهای بی‌ریای عالیه خانم به بچه‌ها، در صبرش، در شیوه مدیریت کارهای خانه و در همراهی بی‌وقفه آقامصطفی. رقیه در آغوش مادر خوابیده است، معصومه دوباره خودش را به پهلوی مادر رسانده و سرش را روی پای او گذاشته. عالیه با مهربانی موهای او را نوازش می‌کند.

اینجا، خستگی جایی ندارد؛ آنچه دیده می‌شود، موجی آرام از رضایت است. خانواده یوسفی میان شلوغی زندگی یک سادگی عمیق دارند که کمتر دیده می‌شود.

«در این خانه، وظیفه داشتن تنها یک قانون نیست، یک جریان است.» آقامصطفی با بیان این جمله ادامه می‌دهد: بچه‌ها باید یاد بگیرند زندگی فقط گرفتن نیست؛ مشارکت است. وقتی وظیفه داشته باشند، اعتماد به نفسشان بالا می‌رود. من و همسرم سعی می‌کنیم بچه‌ها طوری بزرگ شوند که فردا در جامعه موفق باشند. درس خواندن نشان اولویت ماست؛ برای همین در طول سال تحصیلی فقط درس می‌خوانند، اما در فصل تابستان پسرها را به درمنازه دوستانم می‌فرستیم تا علاوه بر کسب مهارت، هنر اجتماعی بودن و کسب و کار را هم یاد بگیرند. فرزند خوب است، اما تربیت آن مهم‌تر است.

مادر می‌گوید: وقتی لباس می‌شویم با کمک فاطمه آن‌ها را پهن می‌کنیم، اما زمانی که قرار است لباس‌ها را از روی بند جمع کنیم هرکدامشان می‌دانند باید لباس‌های خودشان را جمع کنند.

او ادامه می‌دهد: خیلی وقت‌ها برای بچه‌ها یک و شیرینی را خودم درست می‌کنم. این کار مورد علاقه آن‌هاست. به محض اینکه می‌بینند قصد درست کردن شیرینی دارم، بدو بدو می‌آیند و تا پخت شیرینی همگی در کنارم هستند و کمک می‌کنند. این بازی‌ها و شیطنت‌هایشان برای مالذت بخش است.

خانه‌ای شبیه مهد کودک

امروز وقتی وارد خانه یوسفی می‌شوید، نخستین تصویری که می‌بینید، تعداد زیادی کفش‌های کوچک روی جاکفشی دم‌دروشلو غی شیرین اسباب‌بازی‌های خانه است. عالیه خانم با خنده می‌گوید: خانه ما شبیه مهد کودک است، ولی مهد کودکی که نظم خودش را دارد.

نام بچه‌ها و فاصله سنی‌شان را که می‌پرسیم، مادر می‌خندد: دستی روی سر رقیه می‌کشد و نگاهی به فاطمه می‌اندازد و ادامه می‌دهد: فاطمه پانزده سال و محمد علی و دوازده سال دارد. علی یک سال و سه ماه از محمد علی کوچکتر است. فائزه که دوست دارد از هزار صد کنیم، سه سال کوچک‌تر است. یک سال و دو ماه بعد، سلمان به دنیا آمد. فاصله سنی حسین، معصومه و رقیه هر کدام دو سال است. مادر توضیح می‌دهد: هر کدام از بچه‌ها در خانه نقشی دارند. پسرها علاوه بر خرید بیرون، مسئول پهن و جمع کردن سفره هستند. دختران بزرگ‌تر علاوه بر کمک در آشپزی، ظرف‌ها را می‌شویند.

گاهی وقت اضافه دارم

در میان این همه مسئولیت، فعالیت‌های عالیه خانم ظفری محدود به خانه نیست. او بیش از پنج سال به صورت آزاد در کلاس‌های حوزه شرکت کرده و درس خوانده است. او دوست داشت مدرک حوزه را بگیرد، اما به خاطر زایمان‌های پشت سر هم نتوانست به صورت منظم در کلاس‌ها شرکت کند.

سال‌هاست که در حوزه‌های اجتماعی، فعالیت‌های فرهنگی محله، برنامه‌های بسیج بانوان و کارهای داوطلبانه، نقش پررنگی دارد. او تعریف می‌کند: همیشه دوست دارم در جامعه اثرگذار و مفید باشم؛ مادر بودن جلویم را نگرفته، حتی کمک کرد مفهوم مسئولیت را بهتر بفهمم. او گاهی در مراسم دوستانش مداحی می‌کند. اغلب در برنامه‌های فرهنگی محله شرکت می‌کند و اگر برای کسی کاری از دستش برآید، مضایقه نمی‌کند. ظفری اعتقاد دارد اگر مادری در خانه فعال باشد، می‌تواند در جامعه هم فعال باشد. به اعتقاد او، وقتی بچه‌ها ببینند مادرشان فقط درگیر کارهای تکراری نیست و نقش اجتماعی دارد، یاد می‌گیرند که باید برای جامعه هم مفید باشند.

این بار بلند می‌خندد و می‌گوید: شاید از این حرف من تعجب کنید اما گاهی وقت اضافه می‌آورم و آن را برای مطالعه می‌گذارم.

پدری که تربیت رافق با عشق نمی‌شناسد

آقامصطفی یوسفی هم به جمع ما پیوسته است. آرام و صبور است. از همان بدو ورودش بچه‌ها بغلش می‌پزند و شروع به بازی می‌کنند. او هم با مهربانی یکایک آن‌ها را می‌بوسد و دستی به سرشان می‌کشد. در طول گفت‌وگوی ما یک لحظه آرام و قرار ندارند. انگار با شیطنت‌هایشان می‌خواهند خوشحالی‌شان را از حضور پدر اعلام کنند.

وقتی از آقامصطفی درباره تربیت هشت فرزند سؤال می‌کنیم، پاسخ می‌دهد: برای تربیت بچه نمی‌توان فقط از روی تجربه جلو رفت. حتماً باید علاوه بر مطالعه از مشاور و آدم‌های متخصص هم کمک گرفت.

